

بجشم ایوان اندک عالم را سید دارد نذار و ساربان نافه لیلی غم نشینها بجو دکن روی عالم ناکلی دعوی غمخو بود یک جلوه در و کعبه را با بصیرت نه غور فکر حسن معنی را نکین شود	که من کمان تو سر روی ترکش از کوه دارد چرخش از شعاع آواز فالو می برده دارد که بر ممشاه حاکم جینی از کوه سید دارد نکاه از دیده احوال یک رفتن دور بود چون جاه بوسف خیره بر کوه
چنان دانغ دل شوکت بروی دانغ میوز که همچون لاله چشم را شمشاد سید دارد	
وقت آنکس جو شکسته سوی دین عشق نهنگ بسک طبع من بر سیری میکند بهلوتی انگه منع باده ام میگردد و نوش او برزم	خوشه از کعبه بیرون چون سارا سوز مستوان موی مرا بر سر و ن زین رنگ کرد رشته تسبیح از موج می کلرنگ کرد
مستوان شوکت بدهد همه سبجهای ما نار بود برده گوش از رنگ این رنگ کرد	
چو از من می بکنم آن بهارستان جنگ ز بس سخت احوال من در جهان بی لعل نمی باشد شب روزی نهان ایام لعل امید وصل دایم بجز باشد رنگ منظر	بر و بر سبلی از دست نگار شمع دورنگ ز منباز رنگ می ناکند در باشت رنگ بجشم مردم عارف جهان نطق بجشم نامر او چون گل رعنا دورنگ
چنان کاهل قدم او نانو اینها ستم که بعد از فصل خون من خنای پای سنگ	
ایم بجلفتی که سحر کرد میشد برک کل شکوفه رنگ گل زرد می شود	

دارد

آمد

عبدالله که بیای تو کز نام بر خویش بسکه از وصل نینمان شام میدانم میرود تا ز سر کوی نوارد خبری	دست بوسیدک مشتاق تو با بوس بود که هم امد ما کف افسوس بود دل زلف رفتن عشق تو با کوه بود
باز شوکت من و دینی که ز وحدت انجا چرخس فافل گنده ز نافرکس بود	
ز برق مردی نیاز از سکر خود می خورد زینت ظاهر بود و نقص حالت همچو سمع حون سده کشتن نگارین شد سر خود می خورد	طفل فایغ شبر از مغز سر خود می خورد زینت ظاهر بود و نقص حالت همچو سمع حون سده کشتن نگارین شد سر خود می خورد
ز امتحان تو ام کا صبر ساحت شد اسیر عشق تو امش حال سر و لو کرد	طللا ز انش سنگ محک کدا حسیه شد سواد خلفه از خیر طوق فاحسه شد
سند از کدا از قفال عبار ما کامل حفا کتبه که نوشتن حتی شاخته شد	
سرور از راه گرم من طراوت کم شود بسکه راه آرزو پر پیچ و تاب افاده است بسکه ضعف پیری من کرده در طالع رفعت کاشانه در عشق را در کای نشسته چیزی دارد در میان حرکت از رنگی	طوق قری از قفال خلفه ماتم شود جاده با چون زلف حوبان از نظر می شود همچو ابرو قامت سخن بسیار هم نشود حانه دار از بندگی یک قدم ادم نشود گرچه نجاتش حجاب چند زدم نشود
می گریزم در بنه یا بس شوکت از امید مست از عشق جراباید کشم تا غم نشود	

بجشم ایوان